

Research Article

Mine Outside Circulation Employment (Educational Study Concepts of Life's Difficulties Well-Being System of Entity From the mind and language of Rumi and Victor Frankl)

Helma Allahvirdi¹, Hossein Arian^{2*}, Touraj Aghadai², Mehri Talkhabi³

Abstract

One of the basic issues of human concern is the difficulty of human life. The hardships of life can have a great result, which has a great contribution in creating meaning. According to Rumi, existence is a suitable platform for the growth and flourishing of human abilities, and one of the most important grounds for its realization is the hardships of life. The hardships that can be seen with a new and spiritual perspective can bring the meaning of life to people. From this point of view, what is considered difficult at first glance, can be good and a way to human perfection. Rumi has presented this truth with the language of allegory and story and a beautiful expression. On the other side, there is Viktor Frankl, a psychologist and the founder of logotherapy, whose bitter experiences in the concentration camp and death (Auschwitz) made him believe that the brave acceptance of life's hardships can help us reach The hidden and useful good helps and facilitates the achievement of inner excellence and meaning. In the following article, we have tried to extract and examine the intellectual commonalities of these two thinkers by inductive-analytical method. and explore the way of making life's difficulties meaningful from Frankel's point of view. The results of the research show that these two sages have a deep belief in the meaning of life's difficulties; Because difficulties make a person free from selfishness and give him the ability to develop his inner talents and make his attention to spiritual aspects more obvious and give meaning to his life.

Keywords: Rumi, Viktor Frankl, Difficulties in life, Logotherapy, Allegory, Meaning

1. PhD student, Department of Persian Language and Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran.

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran

How to Cite: Allahvirdi H, Arian H, Aghadai T, Talkhabi M., Mine Outside Circulation Employment (Educational Study Concepts of Life's Difficulties Well-Being System of EntityFrom the mind and language of Rumi and Victor Frankl), Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(75):69-96.

سنگ زیرین آسیاب در کشاکش دهر (مطالعه تطبیقی مفهوم سختی‌های زندگی با خیر و شر نظام هستی در ذهن و زبان مولانا و ویکتور فرانکل)

حلما الله‌ویردی^۱، حسین آریان^{۲*}، تورج عقدایی^۲، مهری تلخابی^۳

چکیده

یکی از مسائل اساسی و پر دغدغه انسان، مسأله سختی‌های زندگی بشری است. سختی‌های زندگی می‌تواند نتیجه‌ای والا در پی داشته باشد که این امر سهم بزرگی در معناآفرینی دارد. از نظر مولانا؛ هستی، بستر مناسبی برای رشد و شکوفایی توانایی‌های انسانی است و یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تحقق آن، سختی‌های زندگی است. سختی‌هایی که با نگاهی تازه و معنوی بدان‌ها می‌تواند به ارمغان آورنده معنای زندگی برای انسان‌ها باشد. از این منظر، آن‌چه در نگاه نخست سختی قلمداد می‌شود می‌تواند خیر و راهی برای کمال انسانی باشد. مولانا این حقیقت را با زبان تمثیل و داستان و بیانی نغز مطرح کرده است. در سوبه دیگر، ویکتور فرانکل، روان‌شناس و بنیانگذار لوگوتراپی (معنادرمانی) قرار دارد که تجربیات تلخ او در اردوگاه کار اجباری و مرگ (آشویتس) باعث شد باور کند که پذیرا شدن شجاعانه سختی‌های زندگی، می‌تواند ما را در رسیدن به خیر پنهان و مفید یاری رساند و نیل به تعالی درونی و معنا را تسهیل نماید.

در مقاله پیش‌رو تلاش کرده‌ایم به روش استقرایی-تحلیلی، وجوه اشتراک محور اندیشگانی این دو اندیشمند را استخراج و بررسی نماییم و شیوه‌ی معنادار نمودن سختی‌های زندگی را از منظر فرانکل بکاوبیم. دستاورد پژوهش، گویای این است که این دو فرزانه، باوری عمیق به معنادار بودن سختی‌های زندگی دارند؛ زیرا سختی‌ها انسان را پیراسته از خودخواهی می‌کنند و به او توان رشد استعدادهای درونی می‌بخشند و توجه به ابعاد معنوی را بارزتر می‌کنند و به زندگی‌اش معنا می‌دهند.

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

واژگان کلیدی: مولانا، ویکتور فرانکل، سختی‌های زندگی، لوگوتراپی، تمثیل، معنا

مقدمه و بیان مسئله

یکی از تلخ‌ترین پرسش‌های انسان معاصر، مسأله سختی‌های زندگی بشری است که در قرن بیستم و بارخ دادن دو جنگ خانمان‌سوز جهانی پررنگ‌تر و عمیق‌تر شده است. آیا این همه سختی و مصیبت معنایی دارد؟ آیا خداوند از آن‌چه بر سر بشر امروز می‌آید باخبر است؟ اگر باخبر است این همه کشتار و سختی و جنگ برای چیست؟ آیا می‌توان در میان دود و بمب و جسدهای سوخته و خون‌های ریخته و سختی‌های سهمناک و اشک‌های غمناک، رویش نهال معنایی را چشم داشت؟ آیا وجود این همه سختی‌های مختلف، با وجود خدایی عادل و قادر و حکیم و خیرخواه سازگار است؟

این پرسش‌ها و بسیار دیگر، پرسش‌هایی فیلسوفانه نیست بلکه دغدغه‌مندی‌های عمیقی است که همه انسان‌ها را به نوعی به تأمل وادار و آنان را به یافتن پاسخی قانع‌کننده برمی‌انگیزاند. مسأله سختی، هم‌زاد انسان‌هاست و آن‌ها در طول تاریخ کوشیده‌اند به این مسأله پاسخی درخور دهند. از گیلگمش تا سارتر و در مقیاسی بزرگ‌تر، همچنان هست و این تکاپو ادامه دارد. حال جایی این پرسش است که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، عارف نامور، که گویی همه زندگی‌ها را زیسته و در همه عصرها حضور داشته و برای اغلب مسائل اساسی بشری پاسخی دارد، به این مسأله چه پاسخی داده است؟ اگر پاسخی داده، این پاسخ برای انسان معاصر می‌تواند پذیرفتنی و راهگشا باشد؟ «شکارچی ماهری چون مولوی توانسته است و می‌تواند، این نکته‌های کیهان‌آسا را از دریای معرفت هستی صید کند. اندیشه‌های مولوی با فهم و عقلانیت امروز ما هم درک شدنی ست.» (پیمان آزاد، ۱۳۸۸، ۱۱۰) در این باره پژوهشگرانی قلم به دست گرفته و مسأله سختی‌های زندگی را از منظر مولانا بررسی نموده‌اند تا ابعاد و گستره گسترده آن را در اندیشه و تجربه گرانبه‌ای این عارف بکاوند.

از نظرگاهی دیگر، انسانی امروزی به نام ویکتور فرانکل، روان‌شناس اتریشی، که پایه‌گذار مکتب درمانی لوگوتراپی (معنادرمانی) است و خود از نزدیک شاهد سختی‌ها و مرگ میلیون‌ها نفر در زندان‌های آشویتس و اردوگاه‌های کار اجباری بوده است ندای معنا سر می‌دهد و باور دارد که این همه سختی‌ها، بی‌معنا نیستند. او روش‌های معنایی و معناخواهی را تا آن‌جا که می‌توانسته، به انسان نشان می‌دهد. تجربه او به دلیل امروزینه بودن و از جنس زمان ما بودن، می‌تواند تأمل برانگیز و درخور توجه باشد. او خود در زمانه‌ای ما زیسته است و از نزدیک تلخ‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین آزارها را به جسم و روح خویش شاهد بوده است و در آنجا از انسان‌هایی معمولی سخن گفته که توانسته‌اند درون خویش را با این سختی‌ها از خودخواهی‌ها بپیرایند و به نوعی خودشکوفایی برسند و معنایی را در سختی‌های

خویش بیابند تا راحت‌تر تاب بیاورند و زندگی را نه یک «پوچی محض» یک یک «فرصت عظیم» برای درک خویش و عشق ورزی به همگان و توجه به ابعاد معنوی خویش بدانند. محتوا و ساختار اندیشه این انسان بزرگ پرسش‌هایی را به ذهن متبادر می‌کند که در این مقاله کوشیده ایم آنها را پاسخ دهیم:

- چگونه می‌توان سختی‌های زندگی را شر ندانست و آنها را صرفاً آزاد ندید؟
- تعالیم مولانا چگونه می‌تواند برای انسان امروز درباره سختی‌های زندگی مفید باشد؟
- آیا روش معنادهی ویکتور فرانکل قابل تسری به همه انسان‌ها می‌تواند باشد؟
- چگونه می‌توان نگرش خویش را به سختی‌های زندگی بهبود بخشید تا بتوان از آن‌ها معنا ساخت؟
- وجوه اشتراک این دو مرد با دوزمان زیست چقدر می‌تواند برای ما رهگشا باشد؟

اهداف پژوهش

پژوهش‌های تطبیقی-میان‌رشته‌ای، دریچه‌هایی تازه را برای ما می‌گشایند؛ دریچه‌هایی که زمینه‌ساز درک هرچه بهتر ما از جهان می‌شوند. نگارنده در این پژوهش برآن است تا با استناد به اشعار مولانا و آثار ویکتور فرانکل، مفهوم سختی‌های زندگی بشر و ارتباط آن با خیر و شر موجود در نظام هستی را بررسی کند.

ضرورت انجام پژوهش

مطالعه شخصیت نویسنده، شاعر یا شخصیت‌های داستانی با رویکرد جدید میان‌رشته‌ای روانشناختی، امکان دسترسی به فضاهاى نودر نقد را پیش روی خواننده می‌گشاید و بُعد تازه‌ای از متن را به خواننده معرفی می‌کند.

روانشناسی به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی در بسیاری از زمینه‌ها با ادبیات تناسب موضوعی دارد. امروزه ضرورت انجام پژوهش‌های مشترک میان این دو مقوله بیش از پیش احساس می‌شود. مقایسه نیز یکی از روش‌های مؤثر برای شناساندن بهتر شاعران، نویسندگان و آثارشان به مخاطبان و علاقه‌مندان است.

روش پژوهش

شیوه انجام کار پژوهش، توصیفی-تحلیلی و بر مبنای اصل سندکاوی منابع مکتوب صورت می‌پذیرد. همچنین تلاش بر آن است تا به کمک استدلال استقرایی و با تحلیل کیفی شاهد مثال‌ها، نتیجه مطلوب حاصل گردد.

پیشینه پژوهش

با مطالعه در منابع اطلاعاتی مانند نورمگز، ایران‌داک و... مشخص شد که تاکنون دربارهٔ سختی‌های زندگی و ارتباط آن با خیر و شر موجود در نظام هستی پژوهشی منتشر نشده است، اما تحقیقات ذیل تاحدودی با موضوع این پژوهش ارتباط دارند:

لاجوردی و ابراهیمی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم رنج از دیدگاه مولوی» همچنین گرجی (۱۳۹۱) در مقاله «رنج در مثنوی معنوی» به بررسی مفهوم رنج از دید مولانا پرداخته‌اند. به علاوه قربانی (۱۳۸۸) در مقاله «معنای زندگی از دیدگاه ویکتور فرانکل» به موضوع سختی‌ها در زندگی بشر اشاره‌ای داشته است.

در این پژوهش با روش مقایسه‌ای، ابتدا به بررسی سختی‌های زندگی از دیدگاه مولانا و سپس به واکاوی آن از دیدگاه ویکتور فرانکل پرداخته‌ایم و آن‌گاه بر دیدگاه‌های هر دو طرف و وجوه اشتراکات آن‌ها تمرکز کرده‌ایم.

بحث و بررسی

سختی‌های زندگی از دیدگاه مولوی

رهیافت مولانا به مسألهٔ شر و سختی‌های زندگی، رهیافتی عینی و قابل فهم است. او به جایی بحث‌های انتزاعی و نظری، به سبک خاص خود؛ یعنی آوردن داستان‌هایی ساده و تمثیلاتی همه‌فهم، تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که به راستی حقیقت سختی‌های زندگی و پدیده‌هایی که شر و سختی می‌پنداریم چیست؟

جان‌مایه و اصلِ باور مولانا در مسألهٔ شر و سختی‌های زندگی آن است که سختی‌های زندگی، مایهٔ کمال انسان است و دلیل نگرانی ما از آن، از جهل ما است. در حقیقت، همان‌گونه که سنگِ طلا با گداخته شدن در کوره، به تدریج و آرام‌آرام از زنگارها پاک و خالص می‌شود سختی‌های زندگی نیز مایهٔ خلوص و پیراستگی وجود انسانی از آلودگی‌ها می‌گردد و گوهر واقعی او را عیان می‌سازد. نگاه ساده-اندیشانه به سختی‌های زندگی‌ها، نمی‌توانند مفید به نظر آیند اما اگر از چشم‌اندازی وسیع‌تر به زندگی بنگریم می‌بینیم که این سختی‌های زندگی کارساز و سازنده نیز می‌توانند بود.

از نظر مولانا اگر ما به نقش سختی‌های زندگی در تکامل وجود انسانی خود پی می‌بریم نه تنها از این چیزی که آن را مایهٔ عذاب خویش و غرق شدن در دردها می‌پنداریم نمی‌گریختیم، بلکه به استقبال آن نیز می‌رفتیم. از نظر این عارف، سختی‌های زندگی، باعث پروردن جان انسان می‌شود. رهیافت مولانا در این مسأله بر پنج اصل استوار است:

۱. خداوند اصل همهٔ خیر و شرها است.

۲. شرها ورنجها نسی هستند.
۳. سختی‌های زندگی موجب کمال است.
۴. بی خبری و کم توجهی به نقش سازنده سختی‌های زندگی؛
۵. اعتقاد به حکمت خداوند؛

خداوند اصل همه خیر و شرها است.

مولانا، مانند هر مسلمان دیگری، بر این باور است که خدا سرچشمه خیرات و شرها و سختی‌های زندگی است و برای شر هیچ منشأ دیگری در هستی وجود ندارد. با این اصل، وی هر گونه نگرش دوگانه به مسأله سختی‌های زندگی و شر را قاطعانه رد می‌کند. این جا است که به شیوه‌های معهود همه یکتاپرستان، ناگزیر از پاسخ به این پرسش است که آیا وجود این همه سختی‌های گران و دردناک، نقصي بر عدالت و حکمت خداوند وارد نمی‌سازد؟! او برای روشن کردن این مسأله، به نگرش قابل تأملی می‌رسد و با پیش کشیدن مثالی از نظرگاه خود دفاع می‌کند و می‌گوید: نقاشی را در نظر بگیرید که می‌تواند هر نقشی بیافریند؛ هم نقش آبشارهای زیبا و جنگل‌های سرسبز و بزرگ و هم نقش سیل‌های ویران‌گر و زمین‌های سوخته از عطش و حرارت شعله‌های خورشید؛ حال اگر این نقاش، تصویری کشید که در آن نشان می‌داد که سیل چگونه خانه‌ها را ویران می‌سازد و مزارع را به مرداب تبدیل می‌کند، آیا باید بر او ایراد بگیریم؟ یا او را متهم به نازیبا بینی بکنیم؟ واقعیت این است که اگر نقاشی نتواند چنین نقاشی‌هایی بکشد، کارش را ناقص و هنرش را خام ارزیابی می‌کنیم. خداوند نیز نقاشی است که همه هستی نقشی از اوست وصال شیرازی می‌سراید:

چه زشت و چه زیبا همه نقش قلم اوست نی نی نکند زشت نگارنده زیبا

(وصال شیرازی، ۱۳۴۵، ۱۵)

در این جهان هر آن چه ممکن باشد، به وسیله این نقاش پدید آمده است:

لیک آن نقصان فضل او کی است؟	ور تو گویی هم بدی‌ها از وی است
من مثالی گویمت ای محتشم	آن بدی دادن، کمال اوست هم
نقش‌های صاف و نقشی بی‌صفا	کرد نقاشی دو گونه نقش‌ها
نقش عفريت‌ان و ابلیسان زشت	نقش یوسف کرد و رو خوش سرشت
زشتی او نیست آن رادی اوست	هر دو گونه نقش استادی اوست

(دفتر دوم / ۲۵۳۵-۲۵۳۹)

مولانا خداوند را در رأس همهٔ امور جهان قرار داده، تا نگاه توحیدی ما را چنانچه در شعاع سختی‌ها قرار گرفتیم و ناسپاسی نمودیم، پاسداری کند و به تبیین آن چیزی بپردازد که هر طالب تعالی باید آن را بداند. مولانا خدا را فیاض معرفی می‌کند و از فیاض جز خیر و رحمت صادر نمی‌شود. از طرفی دیگر، سختی‌ها را خدا آفریده است و به حکم آیهٔ ۱۲ سورة انعام: «كَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ رَحْمَةً؛ او بر خویش رحمت و رحمانیت را واجب نمود.» رحمت و رحم، خاص اوست؛ پس سختی‌های زندگی می‌توانند رحمتی از جانب خدا باشند و این نگاه ماست که باید بلندنظرانه‌تر و والا‌منشانه‌تر گردد و آن‌ها را شر و محدودیت نبیند.

درک رحمت خدا به زندگی بشر و واقعیت پنهانی آن از سختی‌های زندگی و بیماری و مرگ و... می‌تواند ما را به درک این معرفت بنائل کند که چون خدا، معنای عالم است و از ذات حکیم او جز رحمت و رحمانیت صادر نمی‌شود، پس این سختی‌های زندگی نمی‌توانند بی‌معنا باشند و این گوش‌های جان ما است که باید آواز پنهان و گاه آشکار آن‌ها را بشنوند و در پی آن‌ها رهسپار شود. و ماییم که در رویارویی با آن‌ها می‌توانیم جان خویش را پربارتر و زیباتر سازیم.

چون شدی زیبا بدان زیبارسی که رهاند روح را از بی‌کسی

(دفتر ششم / ۳۱۰۰)

شرها و رنج‌ها نسبی هستند

از منظر مولانا، دومین اصل آن است که رنج و سختی، هر چند امری وجودی و واقعیتهای ملموس است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت، اما امری نسبی است؛ به این معنا که به سادگی نمی‌توان دست به یک تقسیم دوگانه زد و پاره‌ای مسائل را خیر و پاره‌ای را شر دانست؛ زیرا این گونه‌نگریستن، در حقیقت به معنای کامل ندیدن آن می‌تواند باشد و راهگشا بودن آن را خدشه دار کند، یا اصلاً پیش نبرد. برای درک حقیقت، منطق سیاه و سفید، در این جا به کار نمی‌آید. هر شر و سختی و رنجی، باز از جهاتی خیر به شمار می‌رود. برای سفال‌گری که کوزه‌های خود را روی بام خانه‌اش چیده و خواستار خورشید است، باران، رنجی دردناک است و ارمغان آن سختی و رنجی سخت و بزرگ؛ اما همین باران برای کشاورزی که گندم کاشته، رحمت و مایهٔ برکت است. زهر مار برای ما شر است، اما همین سم حداقل حافظ جان مار است؛ از این رو خیر به شمار می‌رود، یا تیغ‌های تیز جوجه‌تیغی که برای ما می‌تواند مهلک باشد، برای خود او ابزار ادامه حیات است. اگر نیک بنگریم، نمی‌توانیم در هستی، پدیده‌ای بیابیم که یکسره شر و زیان‌بار باشد. از طرفی بسیاری از خیرات نیز، از نظرگاهی و برای کسانی شر است. رود پربار نیل مظهر برکت و حیات بنی اسرائیل بود؛ اما همین آب بر اثر نفرین حضرت موسی (ع)، برای قبطیان مایهٔ مرگ و

رنج و سختی شد. این جاست که مولانا از ما می‌پرسد آیا می‌توانیم خیرِی را نشان دهیم که از جهتی شر نباشد؟ آب مایه حیات، مرگ می‌آفریند.

پس بد مطلق نباشد در جهان	بد به نسبت باشد، این را هم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست	که یکی را پا، دگر را بند نیست
مر یکی را پا دگر را پای بند	مر یکی را زهر و با دیگر چو قند
زهرِ مار، آن مار را باشد حیات	نسبتش با آدمی باشد ممات
خَلقِ آبی را بود دریا چو باغ	خَلقِ خاکی را بود آن، مرگ و داغ
همچنین بر می‌شمر ای مرد کار!	نسبت این، از یکی کس تا هزار

(دفتر چهارم/ ۶۵-۷۰)

مولانا در فیه ما فیه نیز، یک پرسش جدی را مطرح می‌کند که: «در عالم، بنما کدام بد است که در ضمن آن نیکی نیست و کدام نیکی است که ضمن آن بدی نیست؟» (مولانا، ۱۳۷۲، ۱۳۹)

سختی‌های زندگی بسته به تجربه و اندیشه‌ی افراد می‌تواند مطلق شر و بد یا مطلق خیر و خوبی باشد؛ ولی بهتر است آن‌ها را نسبی بدانیم؛ زیرا تمام لحظاتِ زندگی انسان در زیر توده‌ای از سختی‌های بد نمی‌گذرد و این همه سختی‌هایی که می‌بریم، به حکم نسبی بودن است که قوام و پایداری و بودن ما را تضمین می‌کند؛ وگرنه انسان زیر چرخ هولناک این همه سختی‌ها تباہ می‌شد. این نسبی دیدن، به معنای انکار شرها و سختی‌ها یا پرهیز از رویارو شدن با واقعیت نیست، بلکه تلاشی است برای دیدن هستی از منظری فراتر از نیازها و علایق شخصی و فردی. برای کسی که خودش را محور هستی می‌شمارد و هیچ توجهی به دیگران ندارد، هر اتفاقی که نپسندد، شر مطلق خواهد بود؛ اما برای انسانی که از بند خودپرستی بیرون آمده باشد، این نسبت امری واقعی و آشکار است. سختی‌های زندگی می‌توانند خیر باشند و معنای پنهان خود را داشته باشند. مهم بصیرت بلند و عمیق ما است.

سختی‌های زندگی، موجب کمال است

از دیدگاه مولانا بی‌هیچ تردیدی، سختی‌ها موجب تکامل انسانی است. البته پاره‌ای از سختی‌ها، ثمره‌ی عملکرد خود انسان و پیامد طبیعی رفتار ناپسند اوست. منظور ما چنین سختی‌هایی نیست. بودا می‌گوید: «وقتی بر آهن زنگ می‌نشیند آهن هم خورده می‌شود. به همین نحو کارهای بد آدمی به سختی وی می‌انجامد. انسان با بدی آلوده می‌شود و با خوبی مُنزه می‌شود.» (تیسا، ۱۳۸۶: ۱۲۹ و ۱۳۰) این نظام خلقت و سَنَت الهی اوست که هر رفتار نادرست انسانی، پیامدی تلخ دارد:

پس قلم بنوشست که هر کار را	لایق آن هست، تأثیر و جزا
کز روی، جَفّ القلم کج آیدت	راستی آری، سعادت زایدت
ظلم آری مُدبری جَفّ القلم	عدل آری، بر خوری جَفّ القلم

(دفتر پنجم/ ۱۳۳۲-۱۳۳۴)

بنابراین پاره‌ای سختی‌ها نتیجه طبیعی رفتار شرارت‌بار خود ما انسان‌هاست. در این‌جا منظور، سختی‌هایی است که دامنگیر ما می‌شود و ظاهراً نباید به آن‌ها دچار می‌شده‌ایم. از نظر مولانا چنین سختی‌هایی انسان را پخته کرده، گوهر انسانی او را صیقل می‌دهد. وی با تمثیلی این مسأله را روشن می‌کند و می‌گوید: نوعی خاریشت به نام اُشغُر وجود دارد که هر چه ضربه بخورد، نیرومندتر می‌شود. روح مؤمن نیز بر اثر ضربات زندگی و لطمات روزگار و سختی‌های گوناگون نیرومند می‌شود؛ زیرا این ضربه‌ها و لطمات، قابلیت‌های انسان را به محک تجربه می‌آورند و سعی در برطرف نمودن این سختی‌ها و کنار آمدن با آن‌ها، به او کمک می‌کند تا به عمق ابعاد وجودی خویش پی ببرد و این راهی است برای درک بهتر معنایی که در این ضربات پر از سختی و رنج است.

هست حیوانی که نامش اُشغُر است	او به زخم چوب، زفت و لَمُتر است
تا که چوبش می‌زنی، به می‌شود	او ز زخم چوب، فربه می‌شود
نَفَسِ مؤمن اشغری آمد یقین	کو به زخم رنج، زفت است و سمین
زین سبب بر انبیا رنج و شکست	از همه خلق جهان افزون‌تر است
تا ز جان‌ها جانشان شد زفت‌تر	که ندیدند آن بلا قوم دگر

(دفتر چهارم/ ۹۷-۱۰۱)

این نگرش یادآور سخن معروف فردریک نیچه، فیلسوف پرشور آلمانی، است که می‌گفت: «آنچه مرا نکشد، قوی‌ترم می‌سازد.» (نیچه، ۱۳۸۶، ۲۲) مولانا حقیقت سازندگی سختی‌های زندگی را با تمثیل دیگری استوارتر می‌سازد؛ پوست با دباغی و عملیاتی سخت، تبدیل به پوششی گرانبها و دلربا می‌شود؛ در صورتی که اگر به حال خود گذاشته شود، می‌گندد. انسان نیز چنین است و باید با سختی‌های گوناگون، از خود گندزدایی کند و به «وجودی ملکوتی» بدل گردد؛ زیرا این توان را خداوند در وجود او به ودیعت نهاده که بتواند با شکیبایی در هنگامه سختی‌های زندگی، آن‌چه را که جوهره اوست، متجلی کند و جلوه بهتری از رفتار انسانی خویش در زندگی به نمایش بگذارد.

مولانا نیک می‌داند اگر سختی‌های زندگی را برای خدا تحمل نماییم، سختی‌های راه تعالی برایمان ناگوار نیست و ای بسا شیرین و نیک نیز به نظر بیایند.

ریگ آمون پیش او همچون حریر
آب جیحون پیش او چون آبگیر
آن بیابان پیش او چون گلستان
می فتاد از خنده او چون گلستان

(دفتر سوم / ۳۸۶۱-۳۸۶۲)

او در این مسیر تا جایی پیش می رود که انسان ها را به استقبال سختی های زندگی تشویق می کند تا از این طریق، خود را از پلشتی ها، ناسازی ها بپیرایند. البته او هیچ گاه توصیه نمی کند سختی ها را به عمد طلب کنیم؛ زیرا اگر ما نخواهیم نیز، سختی ها ما را در بر می گیرند. او در شگفت است از کسانی که جویای کمال و صفا هستند و از سختی ها گریزانند:

من عجب دارم ز جویای صفا کورمد در وقت صیقل از جفا؟

(دفتر سوم / ۴۰۰۸)

وی به کسانی که شجاعت استقبال از سختی را ندارند، توصیه می کند که در این صورت حداقل اجازه دهند که این کار را دیگری انجام دهد و آنان خود را تسلیم خدایی کنند که علم و حکمت او فراتر از مصلحت سنجی های کم عمق بشری است:

ور نمی تانی رضا ده ای عیار گر خدا رنجت دهد، بی اختیار
که بلائی دوست تظہیر شماست علم او بالای تدبیر شماست
چون صفا بیند بلا شیرین شود خوش شود دارو چو صحت بین شود

(دفتر چهارم / ۱۰۶-۱۰۸)

«مولانا در این خصوص علت سختی ها و پشیمانی ها و تعارضات روانی را نادانی می داند و راه رهایی از آن ها را سعی و تلاش در اکتساب کمالات و فضایل اخلاقی می داند و با تشبیهی اعلام می دارد پرنده ای که در قفس، زندانی شود و راه رهایی را نجوید، از نادانی و غفلت اوست و لذا انسان باید گوهر پیامبران را کسب کند تا از قفس تن رهایی یابد.» (شریعت باقری و عبدالملکی، ۱۳۸۷: ۶۴-۶۵) مولانا به زیبایی راه دین را بر میگزیند و به ما نیز توصیه می کند تا از این سختی ها خلاص شویم و آگاهانه راه تعالی خویش را برگزینیم.

مرغ، کو اندر قفس زندانی است می نجوید رستن از نادانی است
روح هایی کز قفس ها رسته اند انبیای رهبر شایسته اند
از برون آوازشان آید ز دیــــن که ره رستن تو را این است، این
ما به دین رستم زین تنگین قفس جز که این ره نیست چاره این قفس

(دفتر اول / ۱۵۴۱-۱۵۴۴)

بی‌خبر بودن یا کم‌توجهی به نقش سازنده سختی‌های زندگی

کم‌تحمّلی، شتاب‌زدگی و آگاهی محدود ما غالباً پرده‌ای بر ثمرات سختی‌های ما می‌کشند و مانع از آنند که ارزیابی روشنی از خیر سختی‌ها داشته باشیم. ما در برابر سختی‌ها، ناشکیبا هستیم؛ زیرا از اسباب آن بی‌خبریم. به گفته خداوند، اساساً صبوری در گرو دانایی است. در آیه ۶۸ سوره کهف آمده است: «و کَیْفَ تُصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خَبْرًا؛ و چگونه در برابر چیزی که بدان آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟» از آیه شریفه بر می‌آید که چه اندازه نقش آگاهی و بصیرت درونی در قبال سختی‌ها و معنای آن‌ها می‌تواند مهم باشد. آگاه شدن به معنایی که می‌تواند توان و استقامت ما را در برابر سختی‌ها افزون‌تر نماید، بسیار رهگشاست. با اعتراف به این حقیقت، رشد ما افزون‌تر می‌شود.

همه‌ما تجربه‌های گوناگونی داشته‌ایم. چه بسا اتفاقاتی را برای خود شر و سختی می‌پنداشتیم؛ اما پس از آگاهی و تأمل، به خیر بودن آن پی برده‌ایم و گذر زمان این مسأله را آشکار ساخته است. دارویی تلخی که فرزند بیمارمان آن را سختی می‌پندارد، به دلیل نقص آگاهی او درباره نقش درمانگر آن است.

از حجامت کودکان گریند زار که نمی‌دانند ایشان سرّ کار
مرد، خود زر می‌دهد حجام را می‌نوازد نیش خون‌آشام را

(دفتر دوم / ۱۸۳۳-۱۸۳۵)

مولانا با داستانی تامل برانگیز این حقیقت را باز می‌نماید؛ داستان آن مرد خفته که ماری وارد دهانش شد. سواری که از آن جا می‌گذشت، این صحنه را دید؛ اما فرصت تاراندن مار را نیافت؛ پس بر سر مرد خفته آمد و بدون هیچ توضیحی با گریزی که در دست داشت، چند ضربه محکم به او زد و او را از خواب پراند:

چون که از عقلش فراوان بد مدد چند دبووسی قوی بر خفته زد

(دفتر دوم / ۱۸۸۰)

و ناگزیرش ساخت پای درختی رفته، سیب‌های گندیده درخت را بخورد. به این ترتیب، آن مار خورده را می‌دواند و زجر می‌داد و به دشنام‌ها و ناله هایش توجهی نداشت.

شوم ساعت که شدم بر تو پدید ای خنک آنرا که روی تو ندید
بی‌جنایت بی‌گنه بی‌بیش و کم ملحدان جایز ندارند این ستم
می‌جهد خون از دهانم با سخن ای خدا آخر مکافاتش تو کن

(همان / ۱۸۸۵-۱۸۸۸)

دیرگاهی این بلاها را بر سر مرد مار خورده می‌آورد؛ تا این که او بر اثر خوردن سیب‌های گندیده و ضربات دبوس و آب خوردن اجباری و ساعت‌ها دویدن، دچار تهوع شد و همه آن چه در معده داشت، از جمله آن مار را بالا آورد:

زو برآمد خورده‌ها زشت و نکو	مار با آن خورده بیرون جست از او
چون بدید از خود بُرون آن مار را	سجده آورد آن نکوکردار را
سهم آن مار سیاه زشت زفت	چون بدید، آن دردها از وی برفت
گفت: خود تو جبرئیل رحمتی؟	یا خدایی، که ولی نعمتی؟
ای مبارک ساعتی که دیدی‌ام	مرده بودم، جان نو بخشیدی‌ام

(همان/ ۱۸۹۳-۱۸۹۷)

حال، حکایت ما انسان‌هاست که گاه نمی‌دانیم چه خیر و رحمتی در پس سختی‌های ما نهفته است. ما نیز گاهی این مارهای نفسانیات را در خویش نمی‌بینیم و خدا است که ما را با دبوس سختی‌ها می‌نوازد و می‌رنجاند، تا بتوانیم این نفسانیات را از خویش به دور افکنیم و خود را به پیراستگی از ناپسندی‌ها برسانیم.

ما گاه مانند همان مرد می‌شویم که چون از حکمت سختی‌های زندگی خویش بی‌خبریم، زبان به دشنام و نفرین به زندگی یا آفرینش می‌کشاییم و تنها هنگامی دست از این کار می‌کشیم که آگاهانه نقش مثبت و معنادار آن سختی‌ها را دریابیم. حال، جای این پرسش است که آیا باید دلیل همه سختی‌های خود را بدانیم تا دست از نفرین بکشیم؟ شاید در نگاه نخست، پاسخ به این پرسش مثبت باشد؛ اما به نظر می‌رسد به دلایلی همواره نتوان به پاسخ روشنی در این زمینه دست یافت؛ زیرا پاسخ برخی از پرسش‌ها تنها در گرو توسعه آستانه وجودی افراد است و دلیل دیگر آن که چه بسا ما زودتر از موعد مقرر تحمل برخی پاسخ‌ها را نداشته باشیم و باید گذر زمان آن‌ها را روشن سازد. این پاسخی است که آن سوار به مرد مار خورده می‌دهد. پس از آن که مار از معده آن شخص خارج شد و او دید که آن سوار چه خدمتی به او کرده است، از او پرسید که چرا از همان اول به او دلیل آن زدن‌ها و کوفتن‌ها و خوراندن‌ها و نوشاندن‌ها و دواندن‌ها را نگفت، تا او با طیب خاطر تن به خواسته سوار و زجرهایش دهد؟

ای روان پاک بس‌توده تو را	چند گفتم ژاژ و بیهوده تو را
ای خداوند و شهنشاه و امیر	من نگفتم، جهل من گفت، آن مگیر
شمه‌ای زین حال اگر دانستمی	گفتن بیهوده کی تانستمی؟!

(همان/ ۱۹۰۲-۱۹۰۴)

حال در آن سوی، سوار خوش بصیرت و آگاه به معنادار بودن سختی‌ها و رنج‌هایی که نثار تن و روان این مرد خفته کرد، جوابی روشنگرانه به او می‌دهد:

گفت: اگر من گفتمی رمزی از آن زهره تو آب گشتی در زمان
گر تو را من گفتمی اوصاف مار ترس از جانست برآوردی دمار

(همان/ ۱۹۰۹-۱۹۱۰)

نباید انتظار داشت که معنا و دلیل همه سختی‌ها بر ما معلوم هویدا باشد. پس چون در مواردی دلیل سختی‌ها بر ما روشن شده و آن را به سود خود یافته‌ایم، بهتر است در موارد دیگر نیز به آن حکیم کارساز و خدایی که علمش برتر از تدبیر ما است، اعتماد کنیم. این جا است که آخرین اصل مورد استناد مولانا برای تبیین شر و سختی‌ها ارزش خود را نشان می‌دهد.

اعتماد به حکمت خداوند

خدای مولانا رابطه‌ای نزدیک با انسان دارد، دوست بزرگ و راهنمای حکیم است و همواره چون مادری دلسوز، نگران اوست و دریای رحمت او همواره خروشان است. چنین کسی اجازه نمی‌دهد انسان، بیهوده سختی بکشد یا چون خسی، بر دریای طوفانی حوادث سرگردان بماند. خدایی که مولانا معرفی می‌کند:

از کمال رحمت و موج کرم می‌دهد هر شوره را باران و نم

(دفتر چهارم/ ۱۴۸۹)

و خدایی که آفتاب رحمت‌اش بر همگان یکسان می‌تابد، می‌تواند قابل اعتماد باشد و در پس این تابیدن‌ها، گرم از معنا و حکمت این سختی‌ها شد.

خواهد آن رحمت بتابد بر همه بر بد و نیک از عموم مرحمه

(دفتر اول/ ۳۶۱۴)

«نزد خدای مولانا لطف، اصل است و قهر، عارضی و فرع است» (نصر و دیگران، ۱۳۸۳: ۸۹) و این عالم را خدا از سر فیض و رحمتی لایزال آفریده است و سودی جز به تعالی رساندن ما نمی‌خواهد و در حقیقت همان ماییم که سود می‌بریم؛ زیرا او از تمام عالم بی‌نیاز است؛ پس این سختی‌ها به حکم فیاض بودن خداوند در امر خلقت، می‌توانند سرشتی معناوار در خویش نهفته داشته باشند؛ چنان‌چه مولانا گوید:

اصل نقدش، داد و لطف و بخشش است	قهر بر وي چون غباري از غش است
از برای لطف عالم را بساخت	ذره‌ها را آفتاب او نواخت
گفت پیغمبر که حق فرموده است	قصد من از خلق، احسان بوده است
آفریدم تا ز من سودی کنند	تا ز شه‌دم دست‌آلودی کنند

(دفتر دوم / ۲۶۳۱-۲۶۳۲)

مولانا خدایی را می‌پرستد که در کودکی گاهواره او را می‌جنبانده است و سخت محافظ او بوده است، لذا چنین خدایی همواره شایسته اعتماد است.

وقت طفلي‌ام که بودم شیر جو	گاهواره‌ام را که جنبانید؟ او
از که خوردم شیر غیر شیر او؟	کی مرا پرورد جز تدبیر او؟

(همان / ۲۶۲۷-۲۶۲۸)

بنابراین، عاقلانه‌تر آن است که هم‌چنان به حکمت و تدبیر او اعتماد داشته باشیم و این گفته مولانا را باور کنیم:

که بلای دوست تطهیر شماس است علم او بالای تدبیر شماس است

(دفتر چهارم / ۱۰۷)

اگر ما کسی را به خیرخواهی و تدبیر و علم مطلق شناختیم، لازم نیست برای هر کارش از او دلیل بخواهیم. همان‌گونه که اگر کسی را به تجربه، صادق یافتیم، دیگر خود را نیازمند به آزمودن مکرر او نمی‌دانیم و گذشته روشن او را بهترین گواه صداقت‌اش می‌دانیم. درباره خداوند نیز چنین است و به رحمت خیرخواهی او باید اعتماد داشت. اعتمادی از جنس اعتماد ابراهیم نبی هنگامی که او را در آتش می‌افکندند. چنین نگرشی، روش مولانا برای حل معضل سختی‌ها است.

اندیشه مولانا در مساله سختی‌ها، کوششی است برای معنا دادن به سختی‌ها؛ زیرا از نظر ما آن‌چه سختی‌ها را دردناک می‌سازد، بی‌معنایی آن است. همه تلاش مولانا در تفسیر خود از سختی‌ها، آن است که به آن‌چه در نگاه اول بی‌معنا به نظر می‌رسد، معنا ببخشد. در اساطیر یونان از کسی به نام سیزیف نام برده شده که به دلیل جرمی که مرتکب شده بود، خدایان او را وادار ساختند دست به کاری مشقت‌بار و طاقت‌فرسا بزنند. مجازات او این بود که موظف بود سنگ بزرگی را با سختی زیاد بر دوش کشیده، به بالای کوهی بلند برساند و سپس آن را رها کند و بغلتاند و دوباره آن را بیاورد و باز بالای کوه برساند و باز... این‌جا، بی‌معنایی «کار» بود که او را بیشتر رنج می‌داد تا سختی بالا کشیدن یک سنگ بر یک کوه.

اکنون باید گفت که آیا مولانا در پاسخ به معنای سختی، موفق بوده است یا خیر؟ ممکن است این پاسخ برای کسانی قانع کننده باشد و با تجربه‌های زیسته یا با دیدگاه دینی آنان سازگار باشد؛ در این صورت، استراتژی مولانا کامل به نظر می‌رسد و او در کار خود موفق بوده است؛ اما ممکن است کسانی که وجود شرها و سختی‌ها را با وجود خدایی خیرخواه و عادل ناسازگار می‌بینند، هم‌چنان این پاسخ را قانع کننده نیابند. شاید کسی بگوید زمانی مولانا این تحلیل را ارائه کرد که خبری از نسل‌کشی‌های مدرن و جنگ‌های هسته‌ای و قتل‌عام‌های سازمان‌یافته نبود؛ اما امروزه مسأله متفاوت است و نمی‌توان با چند تشبیه و تمثیل و به کمک داستان‌های تمثیلی پوست دباغی نشده و مانند آن‌ها، عمق سختی‌های انسانی را توجیه کرد. از این منظر، اگر مولانا در روزگار ما می‌زیست، چه بسا نظرش را متعادل می‌ساخت.

در پاسخ به این اشکال، می‌توان به دو نکته اشاره کرد که مولانا می‌گوید: خدایی هست که عادل و حکیم است. شر و سختی نیز وجود دارد؛ اما باید دانست که این سختی‌ها و رنج‌ها نسبی هستند و همیشه پایدار نیستند. هم‌چنین سختی‌ها در نهایت به سود آدمی است و روح و روان او را به صیقل داده، به طهارتی ناب و شگفت می‌رساند؛ پس هر چند سختی‌ها تلخ به نظر می‌رسد، ولی لازمه تحقق جوهر انسانیت است. خداوند نیز این سختی‌ها را پدید آورده تا هم چیره‌دستی خود را نشان دهد و هم از این طریق، روح ما را پرورش دهد.

پس سختی‌ها کاملاً معنادار است؛ اما مخالفان این نظریه می‌گویند که با وجود سختی‌های متعدد، به این نتیجه رسیده‌اند که خدایی وجود ندارد و ما نیز اسیر تقدیر هستیم و در میان دریای طوفانی سختی‌ها سرگردانیم و راهی برای بیرون رفتن از این وضع نداریم. حال، اگر کسی مانند مولانا نشان داد که این سختی‌ها خود بخشی از برنامه خداوند برای کمال انسان است، دیگر مخالفان وضع معرفتی نیرومندی نخواهند داشت و به نظر می‌رسد که تحلیل مولانا و استنتاج و تجربه درونی او نیرومند است؛ زیرا مولانا از معناداری هستی شروع می‌کند و می‌کوشد برای بخش به ظاهر بی‌معنای آن، یعنی شرها و سختی‌ها، معنایی ارائه کند یا عمل آن را به خداوند ارجاع دهد؛ حال آن که مخالفان از بی‌معنایی بخشی از هستی، یعنی شرها و سختی‌ها می‌خواهند بی‌معنایی کل هستی را نتیجه بگیرند و در نهایت نیز معضل شر و سختی‌ها را حل‌ناشده رها می‌کنند؛ زیرا با نفی خدا، شر از میان نمی‌رود، بلکه معنای خود را از دست می‌دهد و به امری عبث تبدیل می‌شود. این رهیافت، یادآور عذاب سیزف در افسانه‌های یونانی است که به شکنجه بی‌معنایی برای ابد گرفتار شده بود.

این‌جا است که دیدگاه مولانا در این زمینه برای انسان معاصر، روشن‌کننده‌تر و آموزنده‌تر به نظر می‌رسد. وی به انسانی که در برابر سختی‌های گسترده و بی‌شمار معنایی نمی‌یابد، می‌آموزد که سختی‌ها در جهت تعالی انسان عمل می‌کند. در مواردی، درستی این مدعا را به آسانی می‌بینیم و در

مواردی هم که نمی‌توانیم به راحتی برای سختی‌ها معنایی دریابیم، می‌توانیم آن را در متن کلی‌تری قرار دهیم و با اعتماد به خدای علیم و حکیم، آن‌ها را نیز بامعنا و سازنده بدانیم. این آموزه در دنیایی که دچار پوچی و بحران بی‌معنایی شده است، سخت ارجمند و کارساز است؛ از این رو بی‌جهت نیست که در غرب شاهد شکوفایی اندیشه‌ها و آموزه‌های مولانا هستیم؛ اندیشه‌هایی که هرگز رنگ کهنگی نمی‌پذیرد. «وقتی انسان در کوره تجربه‌های زندگی پخته می‌شود و به مقام حکمت می‌رسد رفته‌رفته چشم عاقبت‌بین می‌یابد و در می‌یابد که در پس هر سختی و گرفتاری گشایشی هست و در پی هر خوشی، اندوهی!» (نراقی، ۱۳۹۰: ۱۲۷-۱۲۸) اما حقیقتاً چگونه باید با سختی، غم، و شادی‌های زندگی مواجه شد تا نردبانی برای صعود به بام معنا یافت؟

شاد از غم شو که غم دام لقا است اندر این ره سوی پستی ارتقا است
غم یکی گنجی است و رنج تو کان لیک کی درگیرد این در کودکان

(دفتر سوم/ ۵۰۹-۵۱۰)

آری سختی‌ها، گنج نیز می‌تواند بود و معدنی نیکو از جواهراتی معنوی، و این جان ما است که باید بزرگ شود و کودک‌وار نباشد و قدر این کان و گوهر را بداند.

مولانا از منظری بلند ما ندا می‌هد که سختی‌ها و شادی‌ها دوروی یک سکه‌اند و برای جان آدمی مفیدند. در واقع باید آن‌ها را به آشتی حقیقی رساند و از آن‌ها به نفع اندیشه بلند و عمیق‌تر کردن شخصیت و یافتن معنای نهفته آن‌ها بهره برد.

سختی‌ها از دیدگاه فرانکل

ابتدا برای درک روشن‌تر اندیشه‌ها و تجربه‌های زیسته شده و عینی ویکتور فرانکل، بر آنیم با اشاراتی به زندگی او مخاطب را بهتر با نگرش او درباره سختی‌ها و مقایسه آن با دیدگاه مولانا آشنا کنیم؛ چرا که آگاهی از ابعاد مختلف زندگی یک انسان، زمینه مناسبی برای درک اندیشه‌های اوست.

ویکتور امیل فرانکل، متخصص اعصاب و استاد روان‌پزشکی و فلسفه دانشگاه وین و بنیانگذار لوگوتراپی (معنی درمانی)، در ۲۶ مارس ۱۹۰۵ در وین به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات مقدماتی، وارد دانشگاه شد و در سال ۱۹۳۰ دانشکده پزشکی را به پایان رسانید. در سپتامبر سال ۱۹۴۲ حوادثی برای وی رخ داد که زندگی شخصی و حرفه‌ای‌اش را به کلی تحت تأثیر قرار داد. او در آن سال، به دست نازی‌ها اسیر شد و در حالی که ۳۷ سال داشت، سیر و سفر حماسه‌وار سه ساله‌اش را در دنیای کابوس-ناک ظلم و شکنجه و محرومیت و گرسنگی آغاز کرد. از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ م نخست در آشویتس و سپس در داخائو زندانی شماره ۱۱۹۱۰۴ بود. خانواده‌اش جملگی به اسارت برده شدند و به جز

خواهرش، همگی آن‌ها در اردوگاه‌های نازی‌ها، جان خود را از دست دادند. با همه سختی‌ها و مشقتی که در آشویتس و داخائو تحمل کرد، زندگی را شایسته پادشاهی می‌دانست و با معرفتی که زاییده تجربه دست اول بود، از اردوگاه بازگشت. این تجربه که انسان‌ها در هر وضع و موقعیتی، در انتخاب اعمال خویش مختارند. و حتی در تیره‌ترین لحظات نیز می‌توان نشانه‌ای از آزادی معنوی و بخشی از استقلال خود را حفظ کرد. او پی برد که انسان‌ها می‌توانند هر چیز ارزشمندی را از دست بدهند، مگر بنیادی‌ترین آزادی بشر را؛ آزادی انتخاب، شیوه برخورد یا شیوه واکنش نسبت به سرنوشت و آزادی برگزیدن راه خویش و آزادی دست به تغییر زدن زندگی خویش حتی در تلخ‌ترین حالات. «چگونه او که همه چیز را از دست داده، همه ارزش‌ها را رو به زوال دیده، رنجور از گرسنگی، سرما، خشونت و وحشیگری و هر دم به انتظار مرگ، زندگی را شایسته نگاهداری دانسته است؟ پزشک روان‌شناسی که خود این دردها را کشیده باشد، حرفش شنیدن دارد. او باید بهتر از هر کس دیگری بتواند به شرایط انسانی ما با علم و علاقه بنگرد. گفتار دکتر فرانکل طنین شادمانه‌ای دارد و بسیار ژرف‌تر از آن است که بتوان از آن به آسانی گذشت.» (فرانکل، ۱۳۸۵: ۶)

فرانکل پس از اتمام جنگ، به وین بازگشت و ریاست بخش اعصاب بیمارستان پلی‌کلینیک و استادی عصب‌شناسی و روان‌پزشکی دانشکده پزشکی وین را بر عهده گرفت. او با تأکید بر اهمیت معناخواهی برای وجود انسان، یعنی نظامی که خود آن را **لوگوتراپی (logotherapy)** خوانده است، کارش را از نو آغاز کرد. در سال‌های بعد، فرانکل با پشتکار و سخت‌کوشی کم‌نظیر، نگرش خویش را به طبیعت انسانی، به صورت مقاله و سخنرانی و ۳۲ کتاب که بسیاری از آن‌ها به ۲۷ زبان ترجمه شده‌اند، پروراند، انتشار داد. در سال ۱۹۹۲ دوستان و اعضای خانواده‌اش، مؤسسه ویکتور فرانکل را به افتخار او بنیان نهادند. او در دوم سپتامبر سال ۱۹۹۷ دیده از جهان فرو بست.

معنای لوگوتراپی

فرانکل شیوه درمان خود را لوگوتراپی نامید که از واژه لوگوس یونانی به معنای روح، خدا، یا معنا مشتق شده است؛ اما تنها بر معنای آخرین لوگوس توجه می‌کند. لوگوتراپی چیزی جز این نیست که طی آن، بیمار در جهتی راهنمایی می‌شود و با وضعی روبه‌رو می‌گردد که معنی زندگی خویش را دریابد. لوگوتراپی، شیوه اندیشگانی و تجربه‌واری ست برای بهتر زیستن و معنادهی به زندگی خویش در برابر هجومی سخت و تند از سختی‌ها. برای درک این که سختی‌ها چگونه می‌توانند معنادار باشند، ناگزیریم بدانیم شیوه لوگوتراپی فرانکل برای این امر چیست و این شیوه، چگونه ما را به رهیافت معنادهی به سختی‌ها می‌رساند.

لوگوترایی بر معنی انسان و جست‌وجوی او برای رسیدن به معنای زندگی تأکید دارد. بنا بر اصول لوگوترایی، تلاش برای یافتن معنا در زندگی، اساسی‌ترین نیروی محرکه هر فرد در دوران زندگی اوست. شیوه درمانی فرانکل، حاصل تجارب او در اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها است، که او با مشاهده کسانی که جان سالم به در بردند و آن‌هایی که مردند، نتیجه گرفت که این سخن فردریش نیچه حقیقتی والا را در خود دارد و آن را در کتاب خود از زبان نیچه نقل می‌کند: «آنکه "چرایی" زندگی را یافت با هر "چگونه-ای" خواهد ساخت.» (همان: ۱۱۲)

فرانکل در اردوگاهی (آشویتس) اسیر شده بود که از نزدیک بدبختی و خواری انسان‌ها به دست نازی‌ها را شاهد بود. با این حال، در میان این اردوگاه‌های آدم‌سوزی و کار اجباری و سرما و گرسنگی و توهین و فحش و تحقیر شدن و شکستن غرور آدمی، جایی که «کار کشتن زندانیان با گاز که تمام می شد اعضای واحد ویژه باید جنازه‌ها را از اتاق‌های گاز بیرون می کشیدند. دندان‌های طلا را از دهان جنازه‌ها می کشیدند، حلقه‌ها را از انگشت‌ها در می آوردند و موهای زنان را قیچی می کردند.» (الکساندر براکل، ۱۳۹۶، ۱۴۹) باز با شجاعتی مثال زدنی و با استدلال‌هایی عمیق از معنادار بودن و با هدف بودن سختی‌های انسانی سخن می‌گوید. و این بسیار می‌تواند برای انسان امروز درس آموز باشد.

او معتقد است که اگر سراسر زندگی ما جز سختی‌ها چیزی نباشد، باز هم باید قوی باشیم و از آن‌ها نه‌راسیم و آن‌ها را در جهت تعالی و خودشکوفایی به کار بگیریم. «اگر اصلاً زندگی دارای مفهومی باشد، پس باید سختی‌ها هم معنایی داشته باشد. سختی‌ها، بخش غیرقابل ریشه‌کن شدن زندگی است، گرچه به شکل سرنوشت و مرگ باشد. زندگی بشر بدون رنج و مرگ، کامل نخواهد شد.» (همان، ۹۹)

او همیشه مترصد است که هر سختی‌ای را که در بدترین شرایط به آن دچار می‌شود، با دیدی تازه و مثبت بنگرد و آن را معنایی شگفت بداند و فرصتی برای کسب آزادی معنوی و تصفیۀ درون و پالایش خویشتن از بد اخلاقی‌ها. فرانکل عمیقاً باور دارد که زندگی فی‌نفسه می‌تواند دارای سرشتی معنادار باشد، که بر اساس تجربیات تلخ خویش و دیگرانی که در چنگال سختی‌های بسیار دردناک و طاقت‌فرسا در برابر دیدگان او بودند، به این نتیجه رسیده است؛ به همین دلیل، می‌گوید: «زندگی بشر در هیچ شرایطی نمی‌تواند بی‌معنا باشد. و این معنای بی‌پایان زندگی، رنج، میرندگی، محرومیت و مرگ را نیز در بردارد.» (همان: ۱۲۱)

همیشه در زندگی مسأله‌ای، چیزی، کسی، یاری یا باوری هست که می‌توان با اتکال به آن، شدیدترین حالات را تاب آورد و از سختی‌ها برداشتی تلخ نداشت و خیر و معنای پنهان آن‌ها را در نظر داشت و آن‌ها را در لحظه‌ای ناب تجربه نمود. او در کتاب «پزشک و روح» می‌نویسد: «به هر حال در زندگی، هدف، هنگامی هدف است که با معنا باشد.» (فرانکل، ۱۳۷۲: ۲۰)

فرانکل بارها در کتاب «انسان در جست‌وجوی معنا»، جملاتی با این مضامین بیان می‌کند که کسی هست که چشم به توان و انتخاب ما در برابر سختی‌های ما دارد؛ خدا، همسرمان، خانواده، دوستان، فرزندان، اهداف و...؛ پس باید خویش را بسازیم و سختی‌ها را شرور ندانیم. «من به دوستان اسیرم گفتم که در این ساعات دشوار مرگبار، دوستی، همسری، یک مرده، یک زنده، یا خدا چشم به ما دوخته است و انتظار ندارد نومیدش کنیم. او امید به این بسته است که ببیند ما با سر افراشته رنج می‌بریم نه بدبختی و خفت، و هنر مردن را آموخته‌ایم.» (فرانکل، ۱۳۸۵: ۱۲۱)

او با نقل داستان زنی که گرفتار سختی‌های فراوان شده بود و تنهایی او را آزار می‌داد، اما این سختی‌ها توانسته بود او را فردی بهتر کند و از خودخواهی نجات دهد، می‌گوید: «قهرمان داستان، این زن، می‌دانست ظرف چند روز آینده خواهد مُرد. او به من گفت: "از سرنوشت سپاسگزارم که چنین رنج و ضربه‌ای سهمگین به من وارد آورد؛ زیرا در زندگی پیشینم زیاده خودخواه و از خودراضی بودم و کمال معنوی را جدی تلقی نمی‌کردم."» (همان: ۱۰۲)

باید دانست که زندگی برای ما سختی‌هایی مقدّر ساخته و برای به کمال رسیدن نیاز است تا جوهرهٔ خویش را دریابیم، که این امر با رهیافت سختی‌ها امکان‌پذیر است. «وقتی انسان پی می‌برد که سرنوشت او نیز رنج بردن است، ناچار است رنج‌اش را به عنوان یک وظیفه، وظیفه‌ای استثنایی و یگانه، بپذیرد. ناگزیر باید این حقیقت را بپذیرد که در رنج بردن نیز در جهان تک و تنهاست. هیچکس نمی‌تواند او را از رنج‌هایش برهاند و یا به جای او رنج برد. تنها فرصت موجود بستگی به نحوهٔ برخورد او با مشکلات و تحمل مشقات دارد» (همان: ۱۱۴)

این رسالت فردی برای هر یک از ماست که ما را بدین هدف رهنمون می‌شود که در یک طراحی نیک و شایسته، قلب و جان خویش را استوار بداریم و حس رویکرد نیک و معنادار را در خویش به وجود بیاوریم. مارکوس اورلیوس می‌گوید: «پیوسته پیش برو، افکار و اعمال را در صراط مستقیم نگه دار. در این صورت زندگی راحتی خواهی داشت. روح انسان، مثل ارواح تمام موجودات عاقل، در دو چیز با روح خدا شریک است. نخست اینکه هرگز دیگران نمی‌توانند مانع آن شوند، و دوم آنکه خیرش منوط است به پرهیزکاری در امیال و افکار و رفتار.» (اورلیوس، ۱۳۸۹: ۶۳)

حال، این واقعیت پیش می‌آید که چگونه می‌توانیم زیر بار مسؤولیت پذیرش سختی‌های زندگیمان قرار بگیریم و نهراسیم؟ چگونه می‌توان از خویش دور نشد و با توان و ارادهٔ شگفت سختی‌ها را به جان خرید و در جهت تعالی از آن بهره برد؟

پاسخ این سؤالات را ویکتور فرانکل این گونه می‌دهد که ما انسانیم و واقعیت زندگی خویش را باید بپذیریم و بدانیم در برابر خویش مسؤولیم و می‌توانیم آن قدر استوار باشیم که ظرفیت تحمل سختی‌های زندگی خویش را داشته باشیم. او همیشه به این نکته توجه دارد که نباید دچار خلأ معنا شد و تا آن جا

که در توان ماست، باید ارزش‌های معنوی وجودی خویش را با جلوه‌هایی نظیر خانواده، خدا، عشق، علم، هنر و... پاس داشت و از آن‌ها در جهت بهبود بهداشت روانی و تحمل‌پذیری خویش در زندگی استفاده کرد. «در حقیقت معنی جویی تنها یک عقیده صرف نیست، بلکه یک حقیقت نیز هست.» (فرانکل، ۱۳۹۲، ۲۵)

باید با تقویت اراده‌های شگفت و توانمندی‌های عظیم شرایط دشوار و صوری در برابر سختی‌ها را در خویش دید و دریافت و آن‌ها را به عینیت رساند. ما انسان دارای اختیار آفریده شدیم. و این یعنی مسئولیت انتخاب سرنوشت خویش را داریم. «ما با روبه‌رو شدن با سرنوشتی که نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم فرا خوانده می‌شویم که بهترین کار ممکن را بکنیم، یعنی از خودمان فراتر برویم و وجودمان را رشد بدهیم و خلاصه خودمان را تغییر بدهیم. این قضیه به همان اندازه، در مورد سه مؤلفه «سه‌گانه تراژدیک» - یعنی رنج و احساس گناه و مرگ - هم صادق است، از این حیث که رنج را بتوانیم به دست‌آورد و فضیلتی انسانی تبدیل کنیم، از احساس گناه فرصتی برای تغییر و بهتر شدن فراهم کنیم و در امور گذرای زندگی انگیزه و مشوقی برای دست زدن به عمل مسؤولانه بیابیم. گرچه من بر این باورم که معنی هستی ما ساخته و پرداخته خود ما نیست بلکه ما آن را جستجو و کشف می‌کنیم.» (فرانکل، ۱۳۹۱: ۱۶۵)

در ادامه به چگونگی معنادهی به سختی‌ها از منظر ویکتور فرانکل می‌پردازیم.

چگونه می‌توانیم معنایی بیابیم؟

فرانکل سه رهیافت اصلی را در این زمینه مورد بحث قرار می‌دهد که عبارتند از:

۱. ارزش‌های تجربی

۲. ارزش‌های خلاق

۳. ارزش‌های گرایشی

رهیافت نخست، یافتن معنا از طریق و شیوه «ارزش‌های تجربی» است؛ یعنی تجربه کردن چیزی یا کسی که به شخص ارزش می‌دهد. این رهیافت، مشتمل بر حالات یادگیری یا تجارب زیبایی شناختی است، از قبیل مشاهده اثر هنری یا مشاهده شگفتی‌های طبیعت. مهم‌ترین نمونه ارزش‌های تجربی، عشق یک انسان نسبت به دیگری است. از رهگذر این عشق‌ورزی، می‌توان به معشوق خود این توانایی را بخشید که معنای زندگی‌اش را وسعت دهد و خود نیز به معنای خاص زندگی خود وسعت بخشد. «عشق هدف غایی و برترین هدفی است که بشر در آرزوی آن است.» (همان: ۵۹) فرانکل تجربه عشق عمیقی را که به همسرش داشته، به هنگام کار اجباری در هوای برفی در اردوگاه آشویتس شرح داده است. در حالی که بعدها فهمید همسرش را در کوره‌های آدم‌سوزی، در نزدیکی خود او و در برابر چشمان غم‌بار او در همان اردوگاه سوزانده‌اند؛ اما او نمی‌دانست این دود برخاسته از کوره‌ها، از آن

جسد سوخته‌ی همسر عزیز او است. او می‌گوید: «و در اینجا (آشوبتس) بود که به معنای بزرگ‌ترین رازی که شعرِ بشر و اندیشه و باور بشر باید آشکار سازد، دست یافتیم؛ رهایی بشر از راه عشق است و در عشق است» (همان: ۶۰ و ۵۹) و این عشق‌ورزی او به همسرش بود که او را توانمندی‌های شکوهمند و اراده‌هایی متعالی عطا نمود تا سختی‌ها را تحمل کند و معنایی شایسته پیدا کند. «عشق از جسم معشوق هم فراتر می‌رود و معنای ژرف خود را در هستی معنوی شخص و درون او می‌یابد.» (همان: ۶۱)

دومین شیوه یافتن معنادهی «ارزش‌های خلاق» است. این عقیده سنتی اگزیستانسیالیستی است که بر طبق آن، شخص با درگیر شدن در برنامه‌ها و نقشه‌هایش، یا در برنامه و طرح زندگی خود، به معنا می‌رسد. چنین شیوه‌ای، مشتمل بر خلاقیتی است که در هنر، موسیقی، نویسندگی، اختراع و غیره مشاهده می‌شود. فرانکل خلاقیت را (همچون عشق) کارکرد ناخودآگاه معنوی، یعنی وجدان، می‌داند. خردگریز بودن یک محصول هنری، به همان شهودی می‌ماند که به ما امکان می‌دهد تا خیر و نیکی را بشناسیم و بتوانیم از رهیافت آن، برای سختی‌ها و رنج‌های خود مرهمی فراهم کنیم. فرانکل باور دارد که این ناهشیاری معنوی یا وجدان است که در پرتو سختی‌ها یا سیراب شدن از معنویت، می‌تواند با تجلی در اثری هنری و خلاقانه از هنرمند، رخ نماید. «در حقیقت هنرمند در اثر خلاقانه‌اش متکی بر منشأها و منابعی است که از ناهشیار معنوی سرچشمه می‌گیرد. شهود غیرعقلانی وجدان نظیر الهامات هنرمند است. آفرینش هنری از زوایا و اعماق قلمروی غیر قابل توضیح نشأت می‌گیرد.» (فرانکل، ۱۳۹۱، ۵۳)

سومین شیوه معنایابی، «ارزش‌های گرایشی» نام دارد که فقط افراد معدودی از آن بهره دارند. ارزش‌های گرایشی، مشتمل بر فضایی چون شفقت، شجاعت، شوخ‌طبعی و غیره است؛ اما مشهورترین نمونه عبارت است از "یافتن معنا از طریق رنج بردن". با یافتن معنا، می‌توان سختی‌ها را با متانت تحمل کرد. او می‌گوید، اشخاص به شدت بیمار، اغلب فرصتی برای تحمل شجاعانه سختی و درد و رنج ندارند و بدین سان، مانع از بروز نوعی وقار در خود می‌شوند. «هر چیزی را می‌توان از انسان گرفت، اما یک چیز را نه: آخرین آزادی‌های انسان برای برگزیدن نگرش خود در هر شرایطی؛ آزادی انتخاب راه خویش را.» (فرانکل، ۸۵، ۹۸)

این نکته را نیز باید افزود که این سه رهیافت معنایابی، زمانی عملی می‌شود که ما بخواهیم و در طلب کشف معنا باشیم؛ زیرا معنا را به کسی هدیه نمی‌دهند. آن را باید یافت. این حکم، درباره ایمان، امید و عشق هم صادق است. نمی‌توان آن‌ها را صرفاً با فعل اراده به وجود آورد.

تطبیق دیدگاه‌ها

سختی‌ها در اندیشه مولانا و فرانکل، جایگاه والایی دارد؛ چرا که آن‌ها سختی‌های بشری را تنها در این نمی‌بینند که از چیزی یا خواسته‌ای محروم شده‌ایم، بلکه از منظری بلند به آن‌ها می‌نگرند. با این که زمینه شخصیتی، خاستگاه معرفتی، مناسبات اجتماعی و شیوه تربیت مولوی و فرانکل متفاوت بوده است، اما هر دو انسان را مخاطب خویش می‌دانند و سختی‌ها را برای او، نوعی به خلوص رسیدن و ارزش معنوی و انسانی می‌دانند که می‌تواند عمیق‌ترین لایه‌های استعدادهای درونی و توانمندی‌های روحی او را به مرحله ظهور برساند.

با یک نگاه فراگیر، می‌توان در دو زمینه بزرگ، وجوه اشتراکات محور اندیشگانی مولوی و فرانکل را درباره ماهیت سختی‌ها رصد کرد:

۱. بروز یافتن استعدادهای انسان

۲. توجه به ارزش‌های معنوی و خدا

بروز یافتن استعدادهای فرد

ماهیت و خاصیت سختی‌ها بدین گونه است که انسان را در معرض تلاش برای رهایی از آن قرار می‌دهد که در پی آن، او دست از خودخواهی‌های خویش بر می‌دارد و استعداد خویش را نشان می‌دهد تا هر چه بیشتر بتواند بر این سختی‌ها غلبه کند و از این رهاورد، اعتماد به نفس خویش را بالا ببرد، که این نیز به نوبه خود باعث قوی‌تر شدن اراده او می‌شود. گویی در قبال همه تلاشی که انسان برای رهایی از سختی‌ها می‌کند، جوهره خویشتن حقیقی خویش را در می‌یابد و رشد می‌دهد.

مولانا تأکید دارد که سختی‌ها می‌تواند انسان را از خامی و بالقوه بودن در بیاورد و او را پخته نماید، تا بتواند استعداد خویش را بهتر درک کند. او در مثنوی، تمثیل حقیقت کوزه را آورده که به دلیل خامی نمی‌توان نام کوزه بر آن نهاد؛ اما آتش و کوره داغ باعث به قابلیت رسیدن کوزه می‌شود. داستان پهلوانی قزوينی روشنگرانه است؛ پهلوانی ادعا می‌کرد از رستم زورمندتر است؛ بنابراین به گرمابه می‌رود تا از دلاک حمام بخواد نقش شیر بر شانه‌گاه او نقش نماید و وقتی نیش بر کتف او می‌زند تا نقش شیر را بزند، دلاک به او می‌گوید:

گفت بر چه موضعت صورت زنم؟

گفت بر شانه‌گهم زن آن رقم

چون که او سوزن فرو بردن گرفت

درد آن در شانگه مسکن گرفت

(دفتر اول / ۲۹۸۵-۲۹۸۷)

پهلوان پر مدعا چون تاب سختی و درد نیش را نداشت به هر موضعی از شیر که نقش زده می‌شد اعتراض می‌کرد و می‌خواست که شیر و یال و دم و شکم بردای او نقشزند. دلاک خشمگین فریاد می‌زند.

شیر بی‌یال و دم و اشکم که دید این چنین شیری خدا کی آفرید؟
ای برادر صبر کن بر درد نیش تارهی از نیش نفس گبر خویش

(همان / ۳۰۰۱-۳۰۰۲)

این سختی‌ها هستند که بر ما هجوم می‌آورند تا نقشی زیبا بر شخصیت و جان ما بنگارند و استعداد ما را به نمایش بگذارند. اما صبر نکردن بر این سختی‌ها، یعنی کشف نکردن استعدادهای خویش و قدر ندانستن این فرصت نیکو که می‌تواند ما را در جهت بزرگ‌تر شدن راهنمایی کند.

ویکتور فرانکل نیز به این امر باور داشته که سختی‌ها مایهٔ بروز و درک بهترین استعدادهای بشر هستند. او باور دارد که در پس این همه سختی، معنایی نهفته است و کامل شدن زندگی را در حضور و بودن دو مسألهٔ مهم به نام رنج و مرگ می‌داند. «اگر اصلاً زندگی دارای مفهومی باشد پس باید رنج هم معنایی داشته باشد. رنج، بخش غیر قابل ریشه‌کن شدن زندگی است؛ گرچه به شکل سرنوشت و مرگ باشد. زندگی بشر بدون رنج و مرگ کامل نخواهد شد.» (فرانکل، ۱۳۸۵: ۹۹)

تجربهٔ اردوگاه‌های مرگ، کار اجباری، دیدن انسان‌های معمولی و... که توانستند عمیق‌ترین استعدادهای بشری و آزادی‌های معنوی و درونی خویش را در آن شرایط حفظ کنند و ناامید نشوند و حتی اگر شده با اشک و گریستن، دردها را از خویش بتاراندند، اما تن به ناامیدی ندهد، او را به نتایجی شگفت می‌رساند و معتقد می‌کند که سختی‌ها آن هم در بستر جنگ، ذات حقیقی انتخاب‌های انسان، نیکی و بدی، را نشان می‌دهند.

فرانکل از تجربه‌های وحشتناکی یاد می‌کند که با چشم خویش دیده است و برای او بسیار جای شگفتی داشت که افراد درون زندان، تا چه اندازه می‌توانستند در معرض فضای جنگ دست به اعمالی دردناک و تلخ یا عالی و بلند و اخلاق‌مدارانه و با شرافت بزنند. او این سختی‌های شدید درون اردوگاه را زمینه‌ای می‌دید که استعدادهای حقیقی و خالص انسانی را می‌تواند متجلی سازد و از انسان‌های عادی افرادی بسازد که از نظر فرانکل، دست کمی از انسان‌های بزرگ تاریخ ندارند. این نقش سازندهٔ معنایی و معناآفرینی سختی‌ها است که ثمره‌ای چنین نیکو دارد. «انسان وقتی با وضعی اجتناب‌ناپذیر مواجه می‌گردد و یا با سرنوشتی تغییرناپذیر روبروست؛ مانند بیماری درمان‌ناپذیر و یا مبتلا به بعضی از انواع سرطان، این فرصت را یافته است که به عالی‌ترین ارزش‌ها و به ژرف‌ترین معنای زندگی یعنی رنج کشیدن دست یابد. درد و رنج بهترین جلوه‌گاه بروز استعدادهای معنوی و وجودی انسان

هستند و آنچه بسیار اهمیت دارد، شیوه نگرش فرد نسبت به رنج است و شیوه‌ای که این رنج را به دوش می‌کشد.» (همان: ۱۷۱)

توجه به ارزش‌های معنوی و خدا

مولانا به بُعد فطری انسان، بسیار احترام می‌گذارد و تمام هم و غم‌اش این است که انسان‌ها به خود معنوی‌شان برگردند تا ارزش‌های معنوی و خدا را در خویش پیدا کنند. او بارها در مثنوی از ارزش‌های معنوی انسان و تاثیر عنیق‌شان سخن گفته و با تمثیلات و نکات نغز آن‌ها را بیان داشته است او با بیان این که جان آدمی باید ارزش و شأن خویش را بشناسد، یکی از دلایل رشد و تعالی را شناخت همین ارج و شأن انسانی می‌داند و بر این نکته پافشاری می‌کند که تو! ای انسان! خویش‌تن و ارزش معنوی خویش را نباید فراموش کنی؛

قیمت هر کاله می‌دانی که چیست قیمت خود را ندانی ز احمقی ست

(دفتر سوم/ ۲۶۵۲)

و بارها می‌گوید که انسان موجودی متعالی و عالمی کبیر است؛ زیرا جان دارد و جان نیز امری والا است:

جان ما از جان حیوان بیش‌تر	از چه؟ زآن رو که فزون دارد خبر
پس فزون از جان ما جان مَلک	کو منزه شد ز حس مشترک
وز ملک جان خداوندان دل	باشد افزون‌تر، تحیر را بهل

(دفتر دوم/ ۳۳۲۷-۳۳۲۹)

مولانا ارزش‌های معنوی را زمانی برای انسان ارزشمند می‌داند که بتواند با سختی‌های زندگی کنار بیاید و از آن‌ها یک فرصت بسازد. او راه‌هایی از سختی‌ها را آزادی و آزاد شدن از بدی‌ها و نفسانیات می‌داند و این که باید از جنگ هوی و هوس رها شود. «کار جان شناختن در معنای گسترده است. توانایی، خواهندگی در دل نمایان می‌شود و کار دل خواستن از هوس تا عشق است. به گفته‌ای دل دو روزن دارد، یکی به فرار و دیگری فراسو» (نجم‌آبادی، ۱۳۸۶: ۱۸۳)؛ پس باید دست به هم‌یاری عمیقی با فطرت خویش زد تا بتوان این معنویت را که زلالی وجود انسان را ممکن می‌سازد، نگاه داشت. حفظ کردن معنویت و ایمان و کسب رضایت خدا، ارزشمندترین کاری است که می‌توان بدان پرداخت و نقش سازنده سختی‌ها در این میان، انکار ناشدنی است؛ زیرا سختی‌ها توجه انسان را به خدا بیشتر می‌کنند و او را به خدای یگانه متوجه می‌سازند.

بسیار ارزشمند هستند سختی‌هایی که انسان را به ارزش‌های معنوی خود باز می‌گردانند و نشانی از حضور عمیق خدا در بطن زیرین وجود و ذات او دارند. مولانا حامی اندیشه‌ای است که بتواند کبر و غرور را از انسان دور کرده، او را از شر نفس دون حفظ نماید، و این کار با یاری عشق میسر می‌شود؛ عشقی که برای صاحب خود، حاوی سختی و درد است؛ اما درد و رنجی سازنده و ارزشمند که شکوه روح او را در بالاترین مرتبه‌های انسانی و معنوی به نمایش می‌گذارد.

مولانا سختی‌ها را مرحله‌ای می‌داند که از طریق آن می‌توان به معنویت و سلوکی وارسته‌گون رسید. او انبیای الهی را مثال می‌آورد که سهم‌شان از سختی‌ها و دردها بیشتر است؛ چرا که خواهان تعالی بیشتر و ایمانی مضاعف‌تر و معنوی‌تری هستند؛ پیامبرانی مانند نوح^(ع) که چه سختی‌ها از تحقیر و توهین و فحش و ناسزا که بر او نبارانند و او تنها صبر کرد و به وعده خدا دل بست. و یا ابراهیم^(ع) که چه زجرها و سختی‌ها و امتحان‌ها که پس نداد. از در آتش افکنده شدن و صبر گردن تا قربانی نمودن فرزند جگرگوشه‌ی خویش. و این در گفتن بسیار ساده ست. کی‌یر کیگارد می‌گوید: «اگر من می‌بایست درباره او سخن می‌گفتم نخست رنج‌آزمون را به تصویر می‌کشیدم. بدین منظور همچون زالویی همه‌ی اضطراب، تشویش و عذاب رنج‌پدري را می‌مکیدم تا رنج ابراهیم را-در حالی که ایمانش را حفظ کرده بود- نشان دهم» (کی‌یر کیگارد، ۱۳۹۶، ۸۰)

آتش نمرود ابراهیم را	صفوت آینه آمد در جلا
جور کفر نوحیان و صبر نو	نوح را شد صیقل مرآت روح

(دفتر ششم/ ۲۰۴۲-۲۰۴۳)

و ایوب^(ع) که خدا صبر در برابر سختی‌ها را الگویی برای انسان در قرآن قرار داده است؛ زیرا سختی‌ها و رنج‌هایی که او تحمل کرد و در زندگی خویش به آن‌ها معنایی حقیقی بخشید، بسیار گران-بها است. «عملی‌ترین درسی که می‌توانیم از ایوب بیاموزیم "تمرین حضور خداوند" ساده‌ترین و اساسی‌ترین تمرین در واقع گرای و در قداست است» (پیتر کریفت، ۹۸، ۱۱۴)

گفت حق ایوب را در مک‌مرمت	من به هر مویت صبری دادمت
هین به صبر خود مکن چندین نظر	صبر دیدی صبر دادن را نگر

(دفتر پنجم/ ۲۹۰۳-۲۹۰۴)

ویکتور فرانکل نیز، ارزش‌های معنوی وجود انسان را گوهری گرانبها می‌داند که اصالت روان و حقیقت انسانیت ما را در گرو آن است این‌که به کمک معنویت که در همه انسان‌ها به ودیعت نهاده شده، می‌توان از تلخی‌ها و گرسنگی‌ها و ناامیدی‌ها و حقارت‌ها و جنایت‌ها و خیانت‌ها، به پوچی نرسید و

درس امید و معنا گرفت. چرا که معنویت به هسته‌ی وجودی انسان تمامیت و وجود می‌بخشد. «انسان از این حیث که به گرد هسته‌ی وجودی، شخصی و معنوی می‌گردد نه تنها فردیت پیدا می‌کند، بلکه وحدت و کمال هم می‌یابد؛ به این ترتیب هسته‌ی معنوی و فقط هسته‌ی معنوی است که یگانگی و تمامیت را در انسان به وجود می‌آورد و تضمین می‌کند. بدون امر معنوی در مقام بنیان ذاتی وجود آدمی چنین تمامیتی نمی‌تواند در میان باشد.» (فرانکل، ۱۳۹۱: ۴۳) و اینکه معنویت آزادی درونی و عزت نفس انسان را تضمین می‌کند. «اگر انسان در اردوگاه کار اجباری با از بین رفتن ارزش‌های معنوی مبارزه نمی‌کرد و نمی‌کوشید عزت نفس خود را حفظ کند، احساس انسان بودن را، انسانی که دارای مغز است و از آزادی درونی و ارزش شخصی برخوردار است، از دست می‌داد.» (همان: ۷۷)

تا دامنه‌ی معنوی انسان گسترش نیابد، نمی‌توان از رازهای این سختی‌ها آگاه شد. فرانکل از جمله دلایل اساسی و مهم نجات یافتن زندانیان از ناامیدی و تلخی تلاش برای بقا را حفظ ارزش‌های معنوی و تأکید فراوان به حفظ و پرورش این نیروی ارزشمند درونی در تسلاهی سختی‌ها و قوی‌تر کردن خویش در هنگامه‌ی سختی‌ها و درد و رنج می‌دانست. او می‌گوید: «بررسی‌های روانشناسی از زندانیان نشان داده است که تنها مردانی سرانجام قربانی تأثیرات مخرب زندگی اردوگاهی شدند که اجازه دادند خوی معنوی و اخلاقی آن‌ها آفت نکند.» (همان: ۱۰۳)

این جایگاه ارزش‌های معنوی در زندگی کسی که به عینه، شاهد ویرانی بنای معنوی افراد و تن دادن آن‌ها به مرگ و بی‌معنایی در اثر سست شدن ارزش‌های معنوی‌شان بود، می‌تواند الهامی باشد برای درک این معنا که تا جای ممکن، باید از نور و شور معنوی درون خویش سیراب شویم و ارزش انسانی خویش را دریابیم و از آن در جهت کسب توانایی درونی برای معنادهی به زندگی خویش بهره ببریم. و همه‌ی این‌ها باید راهی باشد برای گسترش صلح و شکوفاتر ساختن فرهنگ انسانیت. «فرهنگ انسان گرایی همه عمر در کار زدودن اشکی و شکوفاندن لبخندی و روشن کردن چراغ صلحی و خاموش کردن شعله‌ی جنگی بوده است؛ اگر چه بسیار با تانی و قرین شکست‌های شکننده، ولی از پیمایش بازنیستاده است» (مرتضی مردیها، ۱۳۹۷، ۴۳).

نتیجه‌گیری

عارف نامداری چون مولانا، به سهم خود دیدگاه‌های گوناگون و ارزشمندی در زمینه‌ی سختی‌ها ابراز داشته است. او به ارزشمند بودن و مفید بودن سختی‌ها در بخش‌هایی از مثنوی پرداخته و ابعاد مختلفی از بروز و ظهور ارزش‌های معنوی و متعالی را در شناخت و پذیرش آن‌ها دانسته است. او از ما می‌خواهد که به خدا به عنوان حکمت محض و فیاض رحمان توجه کنیم؛ زیرا اگر بپذیریم که او همیشه خیرخواه بشر بوده است، پس شرها و سختی‌ها نیز می‌توانند بهترین رهاوردی باشند

برای انسان تر شدن و معنادار بودن زندگی و رسیدن به توانمندی‌های خاص و پیدا کردن جایگاه ویژه خویش در جهان.

مولانا سختی‌ها را انسان‌ساز می‌داند؛ زیرا می‌تواند عظمت انسان و جوهره فطری او را به او نشان دهد و او را از خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها نجات بخشد.

ویکتور فرانکل، روان‌شناس اتریشی نیز، که شاهد سختی‌های فراوان و کشتارهای دسته‌جمعی در اردوگاه‌های آشویتس بوده، با پشتوانه تجربه‌ای فوق‌العاده از سختی‌ها و زمینه کاری خود در روان‌شناسی وجودی، معتقد است که در هر شرایطی، زندگی انسان نمی‌تواند خالی از سختی‌ها بماند و او باید معنای زندگی خود را بیابد و در پی آن باشد که مسؤولیت و آزادی و وجدان خویش را بازبایی کند و این‌ها را در زمینه معناآفرینی سختی‌ها به پیش ببرد و خود را به شکوفایی برساند. و با ارزش‌های معنوی وجود خویش گرمای معنا را به زندگی خویش وارد نماییم. «فرانکل از هجمه ی درد و سختی به منزله ی قوه ای بهره می برد تا معمای زندگی را متجلی سازد.. او ارزش رنج هایش را به خوبی می فهمد.» (تیرانداز، ۱۳۹۷، ۱۰۲)

فرانکل، بنیانگذار لوگوتراپی (معنادرمانی) است، که در آن به دنبال این است تا مراجعه کننده را به این سمت هدایت کند که زندگی خویش را پذیرا باشد و مسؤولیت خویش را در معنادهی به سختی‌ها بر دوش بگیرد. این مکتب که شخص را با حقایق سختی‌ها روبه‌رو می‌کند، می‌تواند نقشی راهگشا برای انسان‌ها داشته باشد.

معنادرمانی، شیوه درمانی ارزشمندی است که در ایران اخیراً شناخت نسبی از آن حاصل کرده‌ایم و می‌توان با توجه به تأکید بر سختی‌های زندگی انسانی و با شناخت و درک این مکتب درمانی فرانکل و ارتباط آن با شعر شاعرانی که به مسأله سختی‌ها پرداخته‌اند، زمینه مطالعات گسترده‌ای را فراهم کرد، تا ادبیات که حاصل زبان جان آدمی است و روان‌شناسی که زبان روان آدمی، بتوانند در معنادار کردن سختی‌های زندگی گامی بزرگ بردارند. به زبان ساده‌تر، اگر مسأله سختی‌ها را از منظری بالاتر بنگریم و ارتباط روانکاوی وجودی و ادبیات فارسی را بهتر درک کنیم، در این راه گام‌های بهتر و ارزشمندی برداشته خواهد شد.

منابع

قرآن کریم.

آزاد، پیمان، *مثنوی زبان معرفت*، چاپ دوم، تهران، نشر البرز.

اورلیوس، مارکوس (۱۳۸۹). *تأملات*. ترجمه عرفان ثابتی. چ سوم. تهران: ققنوس.

براکل الکساندر، (۱۳۹۶) *هلوکاست*، ترجمه ی مهدی تدینی، چاپ اول، تهران، ثالث.

- تیرانداز، محمدعلی (۱۳۹۷)، **هندسه ی معنا در پرگار مولانا**، چاپ اول، نشر نگاه معاصر.
- تیسا، سادها (۱۳۸۶)، **بودا و اندیشه های او**، ترجمه محمدتقی بهرامی، چ دوم، تهران: جامی.
- شریعت باقری، محمد مهدی و عبدالملکی، سعید (۱۳۸۷)، **تحلیل روانشناسی خودشکوفایی از دیدگاه مولانا و کال راجرز**، چ اول، تهران:، دانژه.
- شیرازی، وصال (۱۳۴۵) **دیوان وصال شیرازی**، به سعی و اهتمام محمد عباسی، تهران، نشر کتابفروشی فخر رازی.
- کریفت، پیتر (۱۳۹۸)، **سه فلسفه ی زندگی**، ترجمه ی بتول قزل بیگو، چاپ اول، کرگدن.
- عباسی، شهاب الدین (۱۳۸۷)، **فرهنگ نام آوران معاصر**، چ اول، تهران: مروارید.
- فرانکل، ویکتور (۱۳۸۵)، **انسان در جستجوی معنا**، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی، چ هفدهم، تهران: درسا.
- (۱۳۹۱)، **انسان در جستجوی معنای غایی**، ترجمه شهاب الدین عباسی، چ اول، تهران: کتاب پارسه.
- (۱۳۷۲)، **پزشک و روح**، ترجمه فرخ سیف بهزاد، چ سوم، تهران: دُرسا.
- (۱۳۹۲) **فریاد ناشنیده برای معنا، روان درمانی و انسان گرایی**، ترجمه ی دکتر مصطفی تبریزی و علی علوی نیا، چاپ چهارم، تهران، فراروان.
- کی یر کیگارد، سورن (۱۳۹۶)، **ترس و لرز**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ پانزدهم، تهران، نی.
- مردیها، مرتضی، (۱۳۹۷) **در حضرت مثنوی**، چاپ اول، تهران، علم.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۲)، **فیه ما فیه**، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: مرکز.
- (۱۳۸۰)، **مثنوی معنوی**، مطابق نسخه نیکلسون، چ دوم، تهران: سوره مهر.
- معین، محمد (۱۳۸۷)، **گزیده فرهنگ معین**، چ اول، تهران: فرهنگ نما.
- نجم آبادی، کیوان (۱۳۸۶)، **هستی و جلال الدین**، چ اول، تهران: چشمه.
- نراقی، آرش (۱۳۹۰) **آینه جان**، چ دوم، تهران: نگاه معاصر.
- نصر، سیدحسین و دیگران (۱۳۸۳)، **گنجینه معنوی مولانا**، ترجمه شهاب الدین عباسی، چ اول، تهران: مروارید.
- نیچه، فردریش (۱۳۸۶)، **غروب بت ها**، ترجمه داریوش آشوری، چاپ اول، تهران، آگه.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: اللهویدی حلما، آریان حسین، عقدایی تورج، تلخابی مهری، سنگ زیرین آسیاب در کشاکش دهر (مطالعه تطبیقی مفهوم سختی های زندگی با خیر و شر نظام هستی در ذهن و زبان مولانا و ویکتور فرانکل)، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۵، تابستان ۱۴۰۴، صفحات ۹۶-۶۹.